

بررسی تحلیلی واکنش‌های شیعیان امامیه در برابر اسماعیلیان نزاری در دوره سلجوقیان

محمدعلی چلونگر*

آرمان فروهی**

هادی بیاتی***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰]

چکیده

در دوره سلجوقی تا پایان فرمانروایی سلطان ملک‌شاه (۴۸۵ ه.ق)، سیاست مذهبی این حکومت بر پشتیبانی همه‌جانبه از مذهب تسنن استوار بود. لذا فرقه‌های مختلف شیعه وضعیت اجتماعی و سیاسی مناسبی نداشتند. این اوضاع نامطلوب چندان پایدار نماند؛ زیرا سلجوقیان در سال ۴۸۳ ه.ق. با معضل شکل‌گیری حکومت اسماعیلیان نزاری به رهبری حسن صباح مواجه شدند که هدف غایی آن، برچیدن بساط حکومت سلجوقی بود. این خطر توجه آنان را به مقابله با اسماعیلیان معطوف کرد. در چنین وضعی، حکومت سلجوقی جز مماشات و برقراری روابط مسالمت‌آمیز با شیعیان امامیه چاره‌ای نداشت. این پژوهش ابتدا مناسبات شیعیان امامیه و اسماعیلیان نزاری با حکومت سلجوقیان را بررسی می‌کند و به دنبال آن، واکنش شیعیان امامیه در برابر اسماعیلیان نزاری را تبیین خواهد کرد. روش انجام پژوهش تاریخی حاضر، توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان، فرقه شیعه، شیعیان امامیه، اسماعیلیان نزاری.

* استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان M.chelongar@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) Arman.Forouhi@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی hbayati@yahoo.com

مقدمه

سلجوقیان زمانی اسلام را پذیرفتند که سلجوق بن یقاق، پدربزرگ سلطان طغرل سلجوقی، به مذهب حنفی گروید (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۶). سلجوقیان از مدافعان سرسخت آیین تسنن و مذهب حنفی بودند. بنابراین، پس از تحکیم قدرت حکومت خویش، هم خلافت عباسی را که به علت ضعف درونی در حال فروپاشی بود و هم مذهب تسنن را که به علت تسلط حکومت شیعه‌مذهب آل‌بویه ضعیف شده بود، جان دوباره بخشیدند. سده‌های پنجم و ششم قمری، یعنی دوران حکومت سلجوقیان بر ایران و عراق، در تاریخ تشیع اهمیت بسیار دارد. زیرا پس از یکصد و سیزده سال حاکمیت خاندان شیعه‌مذهب آل‌بویه، حاکمیت سیاسی به دست خاندانی افتاد که با گرایش دینی شیعیان ناسازگار بودند و توان نظامی خود را در اختیار خلفای عباسی گذاشتند.

در اواخر حکومت ملک‌شاه سلجوقی (حک: ۴۶۵-۴۸۵ ه.ق.)، با قدرت‌گیری اسماعیلیان و نیز نفوذ شیعیان امامیه در امور اداری و درباری سلجوقیان، زمینه برای مناسبات شیعیان امامیه و اسماعیلیه فراهم شد. در این مقاله کوشیده‌ایم به پرسش‌های زیر، که در بررسی روابط میان شیعیان امامیه و اسماعیلیه اهمیت ویژه دارد، پاسخ دهیم:

۱. سیاست مذهبی سلجوقیان در برابر شیعیان امامیه و اسماعیلیان نزاری تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟
۲. در دوره سلجوقیان، شیعیان امامیه در برابر اقدامات اسماعیلیان نزاری چه واکنشی نشان دادند؟

پژوهش حاضر پیشینه چندانانی ندارد.^۱ ترکمنی آذر در کتاب *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران*، به تفصیل فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی شیعیان را در ادوار مختلف تاریخی تا عصر صفوی بررسی کرده است. در بخش سلجوقیان این کتاب، نویسنده ضمن بیان مناسبات شیعیان امامیه با حکومت سلجوقی، به حضور سلجوقیان در مناصب اداری و برقراری ارتباط با خلافت عباسی اشاره کرده است؛ با وجود این به مسئله پژوهش حاضر، یعنی مناسبات شیعیان امامیه و اسماعیلیه نپرداخته است. قاضی‌خان در مقاله «مناسبات اسماعیلیان و امامیان عراق، شام و مصر در قرن سوم تا پنجم هجری» درباره روابط شیعیان امامیه و اسماعیلیه در حکومت‌های شیعی همچون آل‌بویه، حمدانیان، فاطمیان و ... بررسی‌هایی انجام داده، ولی به دوره سلجوقیان اشاره

نکرده است. بارانی و نادریان نیز در مقاله «وضعیت فرهنگی شیعه امامیه در ایران عصر سلجوقی» مظاهر فرهنگی امامیه را در محورهای مدارس، شعرا، ادیبان، دانشمندان شیعی و ... در دوره موضوع محل بحث به تفصیل کاویده‌اند اما به واکنش شیعیان امامیه در برابر اسماعیلیه ورود پیدا نکرده‌اند. بر این اساس، به منظور پاسخ به پرسش‌های یادشده، جمع‌آوری اطلاعات و ارزشیابی و بررسی صحت داده‌های منابع و نیز ترکیب دلایل مستدل و تجزیه و تحلیل آنها به صورتی منظم و منطقی ضروری به نظر می‌رسد.

بررسی وضعیت شیعیان امامیه و اسماعیلیه در حکومت سلجوقیان

سلجوقیان زمانی بر ایران مسلط شدند که شیعیان تا حدودی نیرومند بودند و جنبش قدرتمند اسماعیلیه راه را برای برانداختن خلافت عباسی هموار می‌کرد. سلطان طغرل سلجوقی پس از فتح نواحی مهمی از سرزمین ایران، در سال ۴۴۷ ه.ق. به بغداد وارد شد (حسینی یزدی، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۲). از سوی دیگر، در ذوالقعدة سال ۴۵۰ ه.ق.، ارسالان بساسیری، که فرماندهی سپاه ترک خلیفه عباسی، یعنی القائم بأمرالله را بر عهده داشت، به خلافت فاطمی مصر پیوست و پس از تصرف بغداد و متواری کردن خلیفه عباسی، در بغداد به نام خلیفه المستنصر فاطمی خطبه خواند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۹۲/۸؛ حلمی، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۱). پس از این واقعه و به تقاضای خلیفه عباسی، طغرل برای مبارزه با بساسیری به سوی بغداد لشکر کشید و سرانجام بر او پیروز شد و در ذوالحجه سال ۴۵۱ ه.ق. «خلیفه القائم بأمرالله را به مسند خلافت و سده امامت آورد و حق را در مرکز خویش قرار داد» (حسینی یزدی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵). بدین ترتیب سلجوقیان به خلافت سنی محتضر عباسی حیاتی دوباره بخشیدند (Kolberg, 1991: 18; Kafesoglu, 1988: 92).

این نکته درخور توجه است که با وجود آنکه هم شیعیان دوازده‌امامی و هم اسماعیلی‌مذهبان، دو فرقه مهم از فرقه‌های شیعه علوی بودند، در دهه‌های نخستین چیرگی سلجوقیان بر ایران، اصطلاحات «شیعه» و «رافضی» اغلب برای پیروان مذهب اثنا عشری به کار می‌رفت؛ اما واژه‌هایی مانند «قرمطی»، «باطنی»، «فاطمی» و «ملحد» بیشتر برای اسماعیلی‌مذهبان به کار گرفته می‌شد (Daftary, 2007: 17). عملکرد سلجوقیان در برابر شیعیان، به طور عام، در سده‌های پنجم و ششم قمری به دو دوره

۱. دوره اول حکومت سلجوقی (۴۳۱-۴۸۵ ه.ق.)

در این برهه از حکومت سلجوقیان به علت سیاست فرمانروایان قدرتمند سلجوقی، یعنی طغرل، آلبارسلان و ملک‌شاه، مبنی بر پشتیبانی از مذهب تسنن، سخت‌گیری بر شیعیان رواج یافت. خواجه نظام‌الملک طوسی، که در تمام دوران سلطنت آلبارسلان و ملک‌شاه زمام اداره امور حکومت سلجوقیان را بر عهده داشت، از مذهب شافعی پیروی می‌کرد و در اعتقاد به مذهب سنت، از وی به عنوان بهترین و درست‌ترین نماینده این گروه یاد شده است (باسانی، ۱۳۸۱: ۲۷۸/۵). در مدارس نظامیه، فقه شافعی و کلام اشعری تدریس می‌شد و «تنها دانش‌آموختگان مدارس نظامیه نیشابور و بغداد مجاز بودند به مناصب مذهبی و دیوانی امپراتوری گماشته شوند» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۲۰۰؛ ستارزاده، ۱۳۸۶: ۸۸-۹۰). سخت‌گیری‌های خواجه به فرقه شیعه، به‌ویژه اسماعیلیان نزاری، انکارنشده‌ای است. نظام‌الملک که از قدرت‌گیری اسماعیلیان نزاری به شدت در هراس بود، برای مبارزه با آنان از مطرح کردن هیچ‌گونه اتهامی پروا نداشت و این‌گونه القا می‌کرد که «اصل مذهب مزدک و خرم‌دینی و باطنیان، همه یکی است» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۲۸۸).

شیعیان امامی با وجود اختلاف در برخی مسائل، مانند اعتقاد به معاد جسمانی، در مسائلی نیز با اسماعیلیان اشتراک عقیده داشتند. آنها در مسئله حقایق امامت حضرت علی (ع) بعد از رحلت حضرت محمد (ص)، با اسماعیلیان (فاطمیان) هم‌عقیده بودند؛ اما در موضوع اعتقاد به امامت اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) که در زمان حیات آن حضرت در گذشته بود و اسماعیلیان به امامت وی معتقد بودند، با اسماعیلیه اختلاف نظر داشتند (نوبختی، بی‌تا: ۸۱-۸۲؛ ۵-۶: Daftary, 2007).

لوئیس (Bernard Lewis) به سخت‌گیری‌های خواجه نظام‌الملک بر شیعیان، در عهد سلطنت ملک‌شاه اشاره و بر این موضوع تأکید کرده است که چون «نظام‌الملک از سر عقیدت اینها آگه بود»، آنان را در ضعف و خواری نگاه می‌داشت (لوئیس، ۱۳۶۲: ۱۴۱-۱۴۲). در ایام سلطنت ملک‌شاه و به دستور خواجه نظام‌الملک، یکی از بزرگان کاشان به نام معین‌الدین ابونصر بن احمد کاشی (کاشانی)، به نیابت امیر قماج که از بزرگان مملکت بود، گماشته شد. معین‌الدین کاشی که چندی بعد ولایت کاشان را به عنوان اقطاع دریافت کرد، سرانجام در زمان سلطان سنجر به وزارت رسید (خواندمیر،

۱۳۸۰: ۵۱۴/۲). معین‌الدین کاشی که به نوشته خواندمیر «بر جاده شریعت سیدالمرسلین ثابت‌قدم بود، پیوسته سلطان را بر قلع و قمع ملاحظه باعث می‌گشت و اسماعیلیه از صولت پادشاه و تدبیر وزیر خائف شد» (همان)، از دشمنان سرسخت اسماعیلیه به شمار می‌رفت. وی «به قهر و قمع ایشان برانگیخت تا سلطان سنجر با عساکر جرار به پای قلعه الموت رفته و محاصره کرد» (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۶۸).

معین‌الدین کاشی در سال ۵۲۰ ه.ق. فرمان به جنگ، قتل و غارت اموال اسماعیلیه داد (لویس، ۱۳۶۲: ۲۲۵). مؤلف کتاب *تقص* درباره دشمنی وی با ملاحظه نوشته است: «از ایشان الوف الوف را می‌گرفت و می‌کشت» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۳۱). اما اسماعیلیان به‌زودی از معین‌الدین کاشی انتقام گرفتند. دو نفر از فداییان اسماعیلی که به عنوان مهتر (ستوریان) در زمرة خادمان آن وزیر قرار گرفته و اعتماد وی را جلب کرده بودند، در فرصت مناسب او را کشتند (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۱۹۸). قتل او در سال ۵۲۸ ه.ق. در ایام امامت کیا بزرگ امید صورت گرفت (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۷۱؛ همدانی، ۱۳۵۶: ۱۱۴).

درباره رفتار سلاجقه با شیعه امامیه در دوره اول حکومت سلجوقیان، نخست به این واقعه باید اشاره کرد که سلطان آلبارسلان وقتی مطلع شد که یکی از سرداران ترک او موسوم به اردم، درصدد است فردی به نام یحیی، دهخدای آبه را به دبیری خویش برگزیند، از آن موضوع رنجیده‌خاطر شد. سرانجام به فرمان سلطان سلجوقی، دهخدای آبه را به حضور وی آوردند و آلبارسلان خطاب به وی گفت: «ای مردک تو باطنی‌ای و می‌گویی که خلیفه بغداد به حق نیست؟» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۲۰۰-۲۰۱). دهخدای آبه برای رفع اتهام از خود، در پاسخ به سلطان سلجوقی گفت: «ای خداوند، بنده باطنی نیست، شیعی است؛ یعنی رافضی» (همان: ۲۰۱). در واکنش به سخنان دهخدای آبه، سلطان آلبارسلان گفت: «ای مردک مذهب روافض نیز چنان نیکو نیست که آن را به سر مذهب باطنیان کرده‌ای، این بد است و آن بدتر» (همان). پس از این گفت‌وگو، آلبارسلان «بفرمود چاوشان^۲ را تا چندان سیلی در مردک بستند که گفتند خود بمرد و نیم‌کشته از سرایش بیرون کردند» (همان).

حکایت یادشده نمایانگر ضدیت سلجوقیان با شیعیان امامیه است؛ اما در مقام مقایسه با اسماعیلی مذهبان، در قلمرو سلجوقیان موقعیت شیعیان امامیه بهتر بود. علت این موضوع آن است که در آن احوال رهبران شیعه، درصدد براندازی حکومت

سلجوقی و به دست گرفتن زمام امور نبودند. در آن احوال، عمده مخالفت آنان با عقاید اهل سنت بود و به مشروعیت خلفای نخستین شک داشتند. بنابراین، کارگزاران حکومت سلجوقی، شیعیان امامی را گروهی نمی‌دانستند که در اندیشه ایجاد حکومتی جدید هستند و با آنان مبارزه نمی‌کردند.

به هر حال در دوران اول حکومت سلجوقیان، شیعیان امامیه برای در امان ماندن از خطرهای احتمالی، در مواجهه با جامعه اهل تسنن، محتاط بودند و از درگیری با سنیانی که اکثریت را داشتند، پرهیز می‌کردند (Kafesoglu, 1988: 92; Kolberg, 1991: 18). اما در آن روزگار، غلبه سیاسی و فرهنگی سنیان بر شیعیان موجب تحمیل بعضی دیدگاه‌های اهل سنت بر شیعیان شده بود. خواجه نظام‌الملک از اعتقاد سلطان آل‌بارسلان به بددینی اهل عراق و دیلم یاد کرده و به این موضوع اشاره کرده است که آل‌بارسلان به بزرگان حکومت خود تأکید می‌کرد که اجازه ندهند اهل عراق و دیلم در میان لشکریان ترک نفوذ کنند. آل‌بارسلان معتقد بود «چون از اینان یک‌یک میان ترکان در آیند و شغل یا کدخدایی ایشان کنند و بر ایشان واقف شوند، کمتر وقتی که در عراق خروج پدید آید یا دیلمیان آهنگ مملکت کنند، اینان همه در سر و علانیه^۳ دست با ایشان یکی کنند و بر هلاک ترکان کوشند» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۲۰۰-۲۰۲). نظام‌الملک در جایی دیگر به این موضوع اشاره کرده است که سلطان طغرل و سلطان آل‌بارسلان هنگامی که اطلاع می‌یافتند «امیری یا ترکی، رافضی‌ای را به خویشان راه داده است» او را سرزنش می‌کردند (همان: ۲۰۰).

در هر صورت، در دوران اول حکومت سلجوقیان، کارگزاران اهل سنت از حکومت ترکان برای شدت عمل در حق شیعیان، کمال استفاده را بردند. برخی معتقدان سنی مذهب تا بدانجا پیش رفتند که به شرط صیانت سلجوقیان از مذهب سنی حنفی، احادیثی نیز در تمجید از ترکان جعل کردند. در کتاب *راحة الصدور و آية السرور* آمده است که روزی ابوحنیفه حلقه خانه کعبه را گرفت و گفت: «خداوندا، اگر اجتهاد در درست است و مذهب من حق است، نصرتش کن که از برای تو خدا، تقریر شرع مصطفی کردم. هاتقی از خانه کعبه آواز داد و گفت: *حَقًّا قُلْتَ لَا زَالَ مَذْهَبِكَ مَادَامَ السَّيْفُ فِي يَدِ الْاِتْرَاكِ*، حق گفتی و رایت مذهب تو افراشته ... مادام که شمشیر در دست ترکان حنیفی مذهب

در این دوره، شیعیان در مناصب اداری حضوری کم‌رنگ داشتند و گاهی نیز اهل سنت به آنها تعرض می‌کردند. در شهرهایی که محل اقامت جمعیتی از شیعه‌مذہبان بود، اکثریت حاکم رفتار چندان مناسبی با اقلیت شیعه نداشتند.^۴ عمده تلاش شیعیان آن بود که از بروز هر گونه درگیری با حکومت سلجوقی، که به نابودی آنها می‌انجامید، خودداری کنند. زیرا در آن صورت نمی‌توانستند به اهداف درازمدت خویش جامه عمل بپوشانند. شیعیان می‌کوشیدند با اقدامات گسترده فرهنگی، موقعیت مذهبی خویش را در جامعه تثبیت کنند.

۲. دوره دوم حکومت سلجوقی (۴۸۵-۵۹۰ ه.ق.)

این دوره از زمان درگذشت سلطان ملک‌شاه (۴۸۵ ه.ق.) آغاز شد و تا پایان حکومت سلجوقیان (۵۹۰ ه.ق.) تداوم یافت که مقارن با قدرت‌یابی اسماعیلیان در ایران بود. در سال ۴۸۳ ه.ق. حسن صباح بر قلعه الموت مسلط شد و از این تاریخ، فعالیت اسماعیلیان ایران که تا آن زمان مخفیانه بود، وارد مرحله جدیدی شد^۵ (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۴۳۲؛ حلمی، ۱۳۹۰: ۱۰۲-۱۰۵؛ Aziz, 1974: 32). در این دوره، سلجوقیان میان اسماعیلی مذہبان، که اساس حکومت آنان را تهدید می‌کردند، و شیعیان امامی، که با توجه به اوضاع موجود راه تقیه را برگزیده بودند و به مسائل علمی و فقهی می‌پرداختند، تفاوت قائل شدند. بدین ترتیب شیوه مواجهه سلجوقیان و کارگزاران آنان با شیعیان امامیه و اسماعیلیان متفاوت شد.

موقعیت اجتماعی و سیاسی شیعیان امامی در دوره دوم حکومت سلجوقیان

در دوره دوم حکومت سلجوقی، در مقایسه با دوره اول شیعیان از موقعیت خوبی برخوردار شدند؛ به طوری که مذهب تشیع گسترش درخور توجهی یافت و حضور تنی چند از شیعیان در سطوح عالی دستگاه خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، موجب اعتلای مذهب شیعه شد. در این دوره، هبة‌الله محمد بن علی از شیعیانی بود که به مقام وزارت خلیفه المستظهر عباسی رسید. همچنین، سعدالملک آوجی، وزیر محمد بن ملک‌شاه شد و شرف‌الدین انوشیروان خالد کاشانی برای مدتی وزیر خلیفه المسترشد بود و زمانی نیز به وزارت محمود بن ملک‌شاه رسید (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۸۸).

سعدالملک آوجی^۷ از وزرای شیعه‌مذهب دوره سلجوقی بود که سرانجام به تهمت الحاد کشته شد. عده‌ای معتقد بودند سعدالملک، وزیر سلطان محمد، مذهب ملاحده دارد و ائمه و بزرگان شهر اصفهان بارها درباره مذهب وی با سلطان سخن گفته بودند؛ اما سلطان محمد از پذیرش دعوی آنان سر باز می‌زد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۱). سرانجام سلطان محمد از طریق یکی از کنیزکان حرم خود، به نامه‌ای دسترسی پیدا کرد که به خط سعدالملک، خطاب به ملاحده نوشته شده و به آنان وعده داده بود «که یک ماه صبر کنید تا من این سگ (یعنی سلطان محمد) را از میان بردارم». پس از فاش شدن این موضوع، سعدالملک به فرمان سلطان محمد کشته شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۰۹). شمس رازی در سوگ سعدالملک شعری سروده است که از فحوای آن چنین برمی‌آید که قتل سعدالملک با توطئه مخالفان آن وزیر صورت گرفته است. در واقع، الحادی که مخالفان به سعدالملک نسبت داده بودند، به احتمال بسیار تهمتی برای از میدان به در کردن وی بوده است:

تو را سعد و بوسعد بودند یار چو تاج از بر سر در آویختی
در آویخت بایست آن هر دو را تو آن هر دوان را بر آویختی

فضائح الروافض در جای دیگری ضمن یادآوری محدودیت‌هایی که در دوران بعضی از سلاطین سلجوقی درباره رافضیان اعمال می‌شد، از وضع مطلوب رافضیان در زمان خویش اظهار ناخرسندی کرده است. وی گفته است: «در عهد سلطان ماضی محمد بن ملک‌شاه، اگر امیری کدخدایی داشتی رافضی، بسی رشوت به دانشمند سنی دادی تا ترک را گفتندی او رافضی نیست، سنی یا حنفی است. اکنون کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فراش، بیشتر رافضی‌اند و بر مذهب رفض، مسئله می‌گویند و شادی می‌کنند بی‌بیمی و تقیه‌ای» (همان: ۱۱۳). به نظر می‌رسد معیار مخالفت محمد بن ملک‌شاه با شیعیان، منافع سیاسی و گاهی جلب حمایت درباریان بوده است تا داشتن تعصب در مذهب تسنن (ترکمنی آذر، ۱۳۹۰: ۲۱۳). در این دوره، بزرگان شیعیان امامیه در واکنشی خردمندانه، در پاسخ به موقعیت مناسبی که در عهد سلاطین دوره دوم سلجوقی کسب کرده بودند، در آثار خود از سلاطین سلجوقی تمجید می‌کردند؛ از آن جمله عبدالجلیل رازی که سلاطین سلجوقی را با القاب نیکو و پسندیده ستایش می‌کود (قروبنی رازی، ۱۳۵۸: ۵۳).

حضور شیعیان در دربار و دیوان و سرای بزرگان تُرک به حدی بود که مؤلف *فضائح الروافض* نوشته است: «هیچ سرایی نیست از ترکان که در او ده‌پانزده رافضی نیستند و در دیوان همه دبیران ایشان‌اند» (همان: ۵۲). همچنین، در دوران دوم حکومت سلجوقیان به منظور تحکیم مناسبات سیاسی با شیعیان ازدواج‌هایی صورت می‌گرفته و گفته شده است که «دختران سلاطین آل سلجوق را الا به اسپهدان مازندران ندهند» (همان: ۲۰۱). به علاوه افرادی از سلاطین سلجوقی که با مشکلاتی مواجه می‌شدند، به اسپهدان مازندران که شیعه‌مذهب بودند، پناه می‌بردند. در این زمینه آمده است: «هر ملکی از ملوک سلجوق که خوفی پدید آید، پناه او آن حدود- ملک مازندران- باشد. می‌تازند تا آنجا، چون طغرل و مسعود بن سلیمان». برای استمرار روابط دوستانه میان سلاطین سلجوقی و اسپهدان مازندران نیز هدایایی بین حکومتگران یادشده رد و بدل می‌شد (همان).

مسلم است که بزرگان اهل سنت موقعیت مطلوب اجتماعی و قدرت سیاسی و اداری ارزشمندی را که بزرگان شیعه‌مذهب در عهد سلطنت فرمانروایان دوره دوم سلجوقی کسب کرده بودند، بر نمی‌تافتند. برای نمونه راوندی که از معتقدان به مذهب سنت بود، در واکنش به اوضاع مطلوب شیعیان در روزگار خویش، از آنان با القابی نامناسب یاد کرده و نوشته است: «خرابی جهان از آن خاست که عوانان^۸ و غمّازان^۹ و بددینان ظالم، زبان در ائمه دین دراز کردند و ایشان را متهم کردند و تعصب و حسد در میان ائمه ظاهر شد و عوانان بددین از قم و کاشان و آبه و طبرش و ری و فراهان و نواحی قزوین و ابهر، جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند و ... ملک با دست گرفتند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۰). عبدالجلیل قزوینی رازی معتقد است سلجوقیان با شیعیان امامیه چندان دشمنی نمی‌ورزیدند و با آنان رفتار تسامح‌آمیز داشتند. وی با اشاره به مدارس مربوط به شیعیان و سادات نوشته است: «اگر به تعدید مدارس سادات مشغول شویم، در بلاد خراسان و حدود مازندران و شهرهای شام از حلب تا حران و از بلاد عراق چون قم و کاشان و آبه که مدارس چند است و کی بوده است و اوقاف چند، طومارات کتب خواهد» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۳۴). وی پس از آن، تعدادی از مدارس را که از قبل وجود داشته یا در عهد همین سلاطین بنا نهاده شده، ذکر کرده که بسیار تعجب‌آور است (همان: ۳۴-۳۸؛ همچنین نک.: بارانی و نادریان، ۱۳۹۰: ۱۵۳-۱۵۹). مؤلف کتاب *فضائح الروافض* نیز از این موضوع اظهار

تأسف کرده که در زمان او و در مقایسه با گذشته، اوضاع متفاوت شده است و شیعیان در دربار متصدی مقامات و مناصب بسیاری شده‌اند (همان: ۷۸-۸۲). شواهد حاکی از آن است که پس از یک دوره سختگیری بر شیعه در طول حکومت سه پادشاه اول سلجوقی، یعنی طغرل‌بیک، آلبارسلان و ملک‌شاه، در دوره دوم حکومت سلجوقیان، زمینه مناسبی برای فعالیت شیعیان فراهم شده بود و آنان آسان‌تر مذهب خود را تبلیغ می‌کردند.

پایگاه سیاسی و اجتماعی اسماعیلیه در دوران دوم حکومت سلجوقیان

تبلیغات مبتنی بر دیدگاه‌های فلسفی اسماعیلیه، برای آنان که راجع به نظریه‌های جزمی درباره مذهب تردید داشتند، جذابیت خاصی داشت و ممکن بود حتی افرادی را که اهل سنت بودند، به سوی اسماعیلی‌گری و باطنی‌اندیشی جلب کند. در این دوره، سلاطین و کارگزاران بلندمرتبه سلجوقی، اسماعیلیان را پدیده سیاسی خطرناکی می‌دانستند و با طرفداران این تفکر مذهبی، به سختی دشمنی می‌ورزیدند. بر این اساس، در قلمرو سلجوقیان، اسماعیلیان علاوه بر مواجه شدن با رفتارهای خشونت‌آمیز علمای متعصب اهل سنت و عوام، همواره تحت تعقیب و آزار عوامل حکومتی بودند. نظام‌الملک پس از بیان مطالبی در رد شیعیان امامیه که به زعم او رافضی بودند، نوشته است: «اما حال رافضیان که چنان است، حال باطنیان که بتر از رافضیان باشند، بنگر تا چگونه باشد. هر آنکه که ایشان پدید آیند، بر پادشاهان وقت هیچ کار فریضه‌تر از آن نباشد که ایشان را از پشت زمین بگیرند و مملکت خویش را از ایشان صافی و خالی گردانند» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۲۰۶).

در دوره سلطنت ملک‌شاه (۴۶۵-۴۸۵ ه.ق.) و به تحریک خواجه نظام‌الملک، به قلاع اسماعیلیه حملات بسیاری شد که نتیجه‌ای در بر نداشت و با مقاومت اسماعیلیه روبه‌رو شد. بعد از مرگ ملک‌شاه، به علت اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی ناشی از اختلاف میان برکیارق و محمد، یعنی پسران ملک‌شاه، بر سر مسئله جانشینی، اسماعیلیان توانستند با تصرف قلاع بیشتر، نفوذ خود را گسترده کنند؛ اما پس از روی کار آمدن سلطان محمد سلجوقی (حک: ۴۹۸-۵۱۱ ه.ق.) وضع برای اسماعیلیه دگرگون شد. سلطان محمد از دشمنان سرسخت اسماعیلیه بود؛ چنان‌که مؤلف *زبدة التواریخ* از

قول وی آورده است «مرا هیچ کاری سخت‌تر از کار این طایفه نیست، لشکر و خزانه به یک بار صرف و خرج خواهم کرد. هیچ آرزویی ندارم، مگر دشمنی این قوم [یعنی اسماعیلیه]» (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۶۱). وی به قلاع اسماعیلیه حملات گسترده‌ای کرد و از آنها کشتار بسیاری بر جای گذاشت. در دوران سلاطین بعدی همچون سلطان سنجر نیز (حک: ۵۱۱-۵۵۲ ه.ق.) حملاتی علیه اسماعیلیه صورت گرفت که نتایج چندانی در بر نداشت. وی پس از آنکه با تهدید جدی اسماعیلیان روبه‌رو شد و با توجه به مشکلات عمده دیگری که حکومت او را تهدید می‌کرد، مانند شورش غزها، با اسماعیلیه صلح کرد (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۳۷۸-۳۲۴/۱۰). بنابراین، در این دوره، اسماعیلیان انسجام و همبستگی خود را حفظ کردند و آن‌قدر نیرومند شدند که بتوانند در برابر دشمنان سرسخت، پیروزمندانه بایستند.

روابط شیعیان امامیه و اسماعیلیه

در دوره حکومت سلجوقیان، شیعیان امامیه و اسماعیلیه از نیرومندترین فرقه‌های شیعه بودند. در آن روزگار، بسیاری از سران مذاهب تسنن، ضد فرقه‌های شیعه موضعی خصمانه داشتند. مذهب اسماعیلی علاوه بر ناسازگاری اعتقادی، بزرگ‌ترین خطر سیاسی برای سلجوقیان بود. بنابراین، شیعیان امامیه برای اینکه موضع خود را در برابر اسماعیلیان مشخص کنند، به اقدامات چندی دست یازیدند که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. بیزاری جستن از اسماعیلیان

شیعیان امامیه، که در آن زمان بر مبارزه سیاسی با سلجوقیان تصمیمی نداشتند، از اسماعیلیه تبرا جستند. از سوی دیگر، بعضی از سنیان هم در تلاش بودند همه آشکال مذهب شیعه را در شمار اسماعیلیه قلمداد کنند. عبدالجلیل قزوینی برای اینکه بی‌ارتباطی باطنیان را با امامیان ثابت کند، از ابتدای کار اسماعیلیان شرحی آورده و در این باره، به تفصیل سخن گفته است. او به عکس معتقد بود بنیان‌گذاران مذهب باطنی بیشتر از شبیه و مجبره، از فرقه‌های اهل حدیث سنی بوده‌اند. وی برای اثبات نظر خود، به این نکته توجه کرده است که «در همه الموت یک قمی و کاشی نبوده است»

(قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۲۰). وی همچنین این مطلب را که حسن صباح بر مذهب اثنا عشری بوده، انکار کرده و دربارهٔ بانیان الحاد نوشته است: «یکی رأس رئیس و مقدم و پیشوای مقتدای همهٔ ملحدان در این هشتاد سال که رفت، حسن صباح بود» (همان: ۱۲۷). همچنین برای ابراز انزجار از اسماعیلیه این گونه آورده است: «لعنت بر معد و معدیان و نزار و نزاریان و همهٔ ملحدان باد با رایاتشان و ولایشان که شیعت خود صحابه را با درجه ایمان و سبقت و وصلت و هجرت و ستر و عفت و قبول شریعت کتاب و سنت قبول نمی‌کنند» (همان: ۴۷۵).

شیعیان امامیه به منظور بیزاری جستن از اسماعیلیه، حتی گاه دست به تکفیر آنان می‌زدند. برای نمونه، خواجه امام ابواسماعیل حمدانی، که رئیس شیعیان در قزوین بود، اولین فتوا را برای کشتن ملاحده داد (ابن بابویه رازی، ۱۳۶۶: ۱۲۱). ابوالفتوح الحسن بن عبدالملک الحمدانی از بزرگان اسماعیلیه در ایران بود که با تأیید یکی از مجتهدان بزرگ شیعه، به نام خواجه عبدالحمید بن عبدالکریم، از حضور در جوامع و محافل، برگزاری درس و صدور فتوا و احکام دینی منع شد (همان: ۱۲۷).

۲. تألیف کتاب در ردِّ اسماعیلیان

مخالفان اصلی دولت و اندیشهٔ اسماعیلی، خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی و هم‌پیمانان آن دو بودند؛ اما در مکتب تشیع و دولت‌های شیعی غیراسماعیلی (ردیه) نیز، جلوهٔ این خصومت را می‌توان دید. در تفکر شیعی، بعد از امام صادق (ع) و بنا به نص، امامت در اختیار فرزندش موسی بن جعفر (ع) قرار داده شد. در این منظر، هر ادعای دیگری باطل و بی‌اساس است. روایاتی که در این باره از امام صادق (ع) نقل شده فراوان است. به طور کلی این روایات در دو گروه تأکید بر اصالت امامت موسی بن جعفر (ع) و هشدار به شیعیان از گرویدن به اسماعیل و فرزندش، محمد، دسته‌بندی می‌شود. با این نگرش بود که عالمان شیعه علیه اسماعیلیان موضع‌گیری می‌کردند و ردیه‌هایی علیه آنان می‌نگاشتند (دفتری، ۱۳۷۶: ۳۳).

گویا قدیمی‌ترین ردیهٔ شناخته‌شدهٔ ضد اسماعیلی را فضل بن شاذان، دانشمند بزرگ شیعه، نوشته است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۶-۳۰۸).^{۱۰} عبدالجلیل رازی از تلاش علمی خود در مواجهه با معتقدات اسماعیلیه یاد کرده و نوشته است: «ما در مختصری که پارسال در

جواب ملاحظه و ردّ شبه ایشان کرده‌ایم که از قزوین به ما فرستادند، شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان را داده‌ایم» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۷۵). شیعیان امامیه علاوه بر اختلاف نظرهایی در مباحث اعتقادی، از منظر موضع‌گیری سیاسی نیز با اسماعیلیه دیدگاه متفاوتی داشتند. بر پایه این اختلافات است که قزوینی یادآور شده است که شیعیان از دشمنان سرسخت اسماعیلیه بوده و کتاب‌های بسیاری در ردّ آنان نوشته‌اند. وی در این باره نوشته است: «کتاب‌هایی که شیعه امامیه کردند در ردّ نقض قاعده ملاحظه لعائن الله علیهم از مختصر و مطول آن را نهایی نیست و در همه طوایف اسلام ملحدان را دشمن‌تر، شیعه اصولیه‌اند» (همان: ۲۴۳).

شیخ منتجب‌الدین نیز از شیخ خلیل بن ظفر بن خلیل اسدی به عنوان فردی یاد کرده که دو کتاب *جوابات الاسماعیلیه* و *جوابات القرامطه* را تألیف کرده است (ابن‌بابویه رازی، ۱۳۶۶: ۱۲۱). همچنین، فارس بن ماهویه قزوینی کتابی در رد اسماعیلیه نوشته است. از ابن‌عبدویه قزوینی نیز کتابی با عنوان *الرد علی الاسماعیلیه* به جا مانده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۱۰-۳۹۷). عبدالجلیل قزوینی از دو تألیف خواجه امام ابواسماعیل حمدانی، از علمای بزرگ شیعه ساکن قزوین، بدین شرح یاد کرده است: کتاب *الفضول فی ذم الاعداء* و *مناظرات جرت بینه و بین الملاحده*. کتاب اخیر در ردّ نظریه‌های اسماعیلیان و نیز گزارش جلسات مناظره امام ابواسماعیل با آنان بوده است (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۹۲-۱۹۳؛ ابن‌بابویه رازی، ۱۳۶۶: ۱۲۱). خواجه حسین حمدانی، از علمای امامیه، در رد مذهب اسماعیلیان کتاب *هتک استار الباطنیه* را نوشت (ابن‌بابویه رازی، ۱۳۶۶: ۴۷).

۳. برگزاری جلسات مناظره

برگزاری مناظره‌های علمی از شیوه‌های دیگر تقابل شیعیان امامیه در برابر اسماعیلیان بود. این شیوه به‌ویژه در دوره دوم حکومت سلجوقیان متداول شد و حتی شخص پادشاه در جلسات مناظره حضور پیدا می‌کرد. در این میان، حضور شیعیان در منصب وزارت در برگزاری چنین جلساتی تأثیرگذار بوده است. مؤلف *نقض گزارش* از آشوب اسماعیلیان و فعالیت‌های آنها در زمان سلطان محمد، پسر سلطان ملک‌شاه آورده است که بر اساس آن خواجه ابواسماعیل حمدانی به اصفهان رفت و با اسماعیلیان مناظره و محکوم‌شان کرد. پس از بازگشت از اصفهان، سلطان محمد به

پادشاه این اقدام، او را به «ناصرالدین» ملقب کرد (همان: ۳۶). همچنین، کتاب *مناظرات جرت بینة و بین الملاحدة*، اثر خواجه ابواسماعیل حمدانی، برگزارى جلسات مناظره شیعیان امامیه با اسماعیلیان را در این دوره تأیید می‌کند (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۹۳).

۴. مبارزه نظامی با اسماعیلیان

از همان آغاز فعالیت اسماعیلیان، بسیاری از سران اهل سنت در کنار اسماعیلیان به شیعیان امامیه نیز حمله می‌کردند. در جریان فتوای قتل ملاحده قزوین از سوی خواجه حسین حمدانی، اهل سنت و خواجه بلقاسم کرجی سنی او را یاری رساندند (همان: ۳۴۱). راوندی هنگام بحث درباره چگونگی مستولی شدن خوارزم‌شاه (تکش) بر عراق عجم، از شیعیان (رافضیان) به زشتی یاد کرده است (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۷۵-۳۷۸).

در واقع، از منظر بسیاری از علما و کارگزاران سنی مذهب، اقدامات معتقدان به مذهب شیعه امامیه راه قدرت‌یابی اسماعیلیه را هموارتر می‌کرد. عبدالجلیل قزوینی در دفاع از شیعیان امامیه کوشیده است چنین اتهاماتی را مردود بشمارد. وی در دفاع از نظریه خود از مبارزاتی یاد کرده است که وزرای شیعی و نیز برخی امیران شیعی در طبرستان در برابر ملاحده، اسماعیلیه، داشته‌اند. سلطان محمد در سال ۵۰۰ ه.ق، سعدالملک آبی را مأمور قلع و قمع اسماعیلیان اصفهان کرد. سعدالملک در نبردی توانست قلعه شاه‌دژ (جلالی) و قلعه خان‌لنجان، در نزدیک اصفهان را تصرف کند و احمد بن عبدالملک عطاش، رهبر اسماعیلیان اصفهان، را به قتل رساند (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۰۳). معین‌الملک کاشی، وزیر سلطان سنجر، نیز در برابر اسماعیلیان مواضع سختی گرفت. وی صلح نکردن با ملاحده را اعلام کرد و بر آنها باج‌های سنگین قرار داد. همچنین، راه‌ها را بر آنها بست و به قتل آنها دستور داد (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۲۳).

شیعیان در جنگ‌های بسیاری بر ضد اسماعیلیان شرکت کردند؛ چنان‌که در این باره عبدالجلیل قزوینی گفته است: «با غزای ملحدان از قزوین اگر ده سنی بروند، با کثرت عدد کمتر از پنج شیعی نباشد» (همان: ۵۵۳). درباره نزاع میان امامیه و اسماعیلیه شواهد دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله اینکه ابوالمعالی حسینی علوی، نویسنده امامی مذهب اواخر قرن پنجم قمری، با تنفر از اسماعیلیان یاد کرده و درباره آنان نوشته است: «الناصریه: اصحاب ناصر خسرو و او ملعونی عظیم بوده است و در کفر و الحاد و بسیار

کس از اهل طبرستان از راه برفته‌اند و آن مذهب بگرفته» (حسینی علوی، ۱۳۷۶: ۵۶). وی پیش از آن نیز، شرحی از فرقه باطنیه به دست داده و درباره آنان گفته است: «غرض ایشان همه ابطال شریعت است که لعنت‌ها بر ایشان باد» (همان: ۵۴). عبدالجلیل قزوینی همچنین، از عمید بوالمعالی شیرازی شیعی، که در شهر قزوین صاحب‌مقام بوده، یاد کرده است که در سرای او یکی از عالمان سنی که به الحاد، پیوستن به مذهب اسماعیلیه، متهم شده بود، محاکمه شد. علاوه بر این، چند نفر دیگر از اسماعیلی مذهببان به امر او کشته شدند (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۹۲-۱۹۳).

قزوینی درباره شهرهای ساری و مازندران آورده که در آنجا، در مواجهه با باطنیان، سرسختی بسیاری وجود داشته است. وی به این موضوع اشاره کرده است که «ملوک حاکم در آن دیار خود شیعیان‌اند؛ اما باز هزاران ملحد (اسماعیلیه) را در سال طعمه سگان می‌کنند» (همان: ۲۰۰). مؤلف این مطلب را بدین سبب آورده است که ثابت کند، میان امامیان و اسماعیلیان جدایی بوده و اینها نه تنها ارتباطی با یکدیگر نداشته‌اند، بلکه دشمن یکدیگر نیز بوده‌اند. در مباهات اقدام شاه رستم بن علی،^{۱۱} حاکم امامی مذهب باوندیه،^{۱۲} در سرکوب ملاحده چنین آمده است:

به تأیید الاهی و برکت مصطفی صلوات الله علیه و مرتضی (ع) فتحی شاعی روی بداد و شاه شاعی امامی باقبال صاحب الزمان مهدی بن الحسن العسکری (ع) از مازندران برآمد با عدت و آلت و ساز و قوت و نصرت و شوکت که کوه گران از هیبت آن شاه کوس می‌کرد و فتح ظفرش بهره حرکت زمین بوس می‌کرد تا آن قلعه^{۱۳} به تأیید الاهی بستد و آن کلاب جهنم و خنازیر^{۱۴} جحیم را طعمه سگان و گرگان کرد و روی رایت با حدود استراباد و گرگان کرد (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۳۷۰).

وی همچنین از اسماعیلیان هر که را می‌یافت می‌کشت و «اهل کلیسا و زنگیان و جمله را بدان که گفتند اسماعیلیه را راه می‌دهند، کشت» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۶۸). درباره علت دشمنی وی با اسماعیلیان، مرعشی چنین آورده است که: «روزی اسپهبدشاه غازی در میان محله می‌گذشت، ملحدی از گوشه دکانی برجست و در او آویخت و کاردی بدو زد» (مرعشی، ۱۳۶۸: ۲۳۰)؛ اما از شانس رستم او زنده ماند.

بنابراین، حکومت باوندیه با نابودی اسماعیلیه و در دست گرفتن قلاع آنان، سه هدف عمده را تأمین می‌کرد: ۱. به‌دست آوردن خشنودی دستگاه خلافت عباسی و دولت سجوقی؛ ۲. کسب وجهه نزد اهل سنت که اکثریت جامعه اسلامی را تشکیل می‌دادند و جلوگیری از هر گونه تهمت، مبنی بر همکاری آل‌باوند امامی‌مذهب با اسماعیلیان؛ ۳. جلوگیری از گسترش قلمرو و قدرت اسماعیلیه به مناطق تحت نفوذ خود و دسترسی مستقیم به اموال و خزائن اسماعیلیان که به‌مراتب برای آنان دلپذیرتر از دو هدف دیگر بود.^{۱۵}

برخی پژوهشگران معاصر، تقابل شیعیان امامیه با اسماعیلیان را پس از ظهور مغولان دانسته یا حتی نوشته‌اند: «البته اسماعیلیه با شیعیان دوازده‌امامی مخالفتی نداشتند و آنان را برای در هم کوبیدن سنیان لازم می‌دانستند و هیچ‌گاه در تاریخ، موردی وجود ندارد که به جز مناقشات لفظی روحانیون، ضربه‌ای از جانب اسماعیلیان به آنان وارد آمده باشد» (بیانی، ۱۳۷۹: ۱۰۰-۱۰۱). اما باید گفت باوندیان یک قرن پیش از ورود مغولان به ایران، مبارزه سختی را با اسماعیلیان آغاز کرده بودند. علی بن شهریار، ملقب به علاءالدوله، در برابر دست‌اندازی اسماعیلیان به مناطق کوهستانی مازندران ایستادگی کرد. بهرام، برادر علاءالدوله، برای از بین بردن وی با اسماعیلیان گفت‌وگو کرد؛ اما آنان نپذیرفتند. این مسئله نشان می‌دهد دشمنی اسماعیلیان با باوندیه به اندازه‌ای بوده است که بهرام به آنان متوسل شود. در دوره رستم‌شاه غازی (۵۳۴-۵۵۸ ه.ق.) مبارزه بر ضد ملاحظه شدت گرفت. به گفته ابن‌اسفندیار، رستم در یک نوبت، در سلس‌کوه هجده‌هزار ملحد را گردن زد (مرعشی، ۱۳۶۸: ۵۷).

در پی حملات سخت باوندیه، ملاحظه درصدد انتقام برآمدند. آنان گردبازو، پسر رستم‌شاه غازی را که نزد سلطان سنجر گروگان بود، به قتل رساندند (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۵۶/۹؛ همدانی، ۱۳۵۶: ۱۶۱).^{۱۶} با قتل گردبازو در سال ۵۳۷ ه.ق. به دست ملاحظه، جنگ باوندیه با اسماعیلیان وارد سخت‌ترین مراحل خود شد.^{۱۷} شاه غازی در نامه‌ای که به محمد بن بزرگ امید (۵۳۲-۵۵۷ ه.ق.) نوشت، چنین آورد: «زندگی کافر بدگوهر، ملعون اعور،^{۱۸} مخدول^{۱۹} اکبر، محمد نومید در زمین دراز مباد و ایزد او را هالک و قرین او مالک کناد، پوشیده نیست که ایزد، عز و علا، کشتن کفار و ملاحظه سبب نجات مؤمنان و مسلمانان گردانیده است و بزرگ‌تر نعمتی و عظیم‌تر متنی خدای را، تبارک و تعالی، بر ما آن

است که به واسطه شمشیر ما دمار از دیار شما برآرد» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۸۷، آملی، ۱۳۴۸: ۳۲۴).

رستم‌شاه غازی قلعه گردکوه را محاصره کرد؛ ولی با حمله ترکان غز به لشکر شاه غازی، این محاصره شکسته شد. عده‌ای که در کمک به او کوتاهی کردند، برای عذرخواهی نزد وی آمدند. او گفت: «مرا غم استیصال ملاحظه برای حرمت مسلمانی است چون مسلمانان را همت چنین است من چه توانم کرد» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۰۳). این همان جنگ‌هایی است که عبدالجلیل در تقصیر، از آنها به عنوان مخالفت امامیه با اسماعیلیان یاد کرده است.

شاید یکی از علل حملات شیعیان امامی حاکم بر طبرستان به باطنیان الموت، این مسئله بوده است که سنیان، شیعیان امامی را زمینه اسماعیلی‌گری می‌دانستند؛ بنابراین در ساری، حاکمان شیعی آن دیار اسماعیلی‌ها را قلع و قمع می‌کردند. به هر روی، عبدالجلیل این مسئله را که ارتباطی میان دو گرایش بوده، رد کرده است. عبدالجلیل درباره سبزوار گفته است: «و عجب تر این است که هر لشکری که در عهد عباس نمازی و ایناچ‌بیک مجاهد از ری بدان حدود نهند غارت و نهب و ملحد کشتن ایشان به دامغان باشد» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۰۲).

در مقابل اقدامات امامیه، اسماعیلیان نیز دست به ترور شخصیت‌های بزرگ آنان زدند. «در ولایت طبرس و قائن جمعی بسیار از سادات فاطمی را هلاک کردند» (همان: ۳۱۳). از شیعیانی که ملاحظه به قتل رساندند، می‌توان به این افراد اشاره کرد: سید منتهی جرجانی، سید اباطالب کیا در قزوین، سید حسن کیا جرجانی «که اسماعیلیان وی را از قبر بیرون آوردند و سوزاندند»، سید ابوهاشم کیا گیلانی که «به قول بلفنوح گوره‌خر بکشتند»، سید یسار قزوینی «علوی حسینی شیعی» که در راه قزوین به قتل رساندند، خواجه بو‌عصام زینوآبادی که او را در سال ۴۹۶ ه.ق. به قتل رساندند و ملک گردبازو، پسر ملک مازندران رستم بن علی شهریار که او را در خراسان کشتند (همان: ۱۳۲؛ ترکمنی آذر، ۱۳۹۰: ۲۲۰).^{۲۰} حتی ملاحظه به شیعیان امامیه لقب «قطعی» دادند. «شیعت را ملاحظه قطعی خوانند و گویند: از اسماعیل‌ها بریده‌اند و تبع موسی کاظم شده و در عهد سلطان بوسعید مسعود سلجوقی از قلعه ارژنگ بانگ می‌زدند و شیعت را قطعی می‌خواندند» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۵۴۷).

طرح این پرسش بجا است که چرا شیعیان به جای پیوند با اسماعیلیان یا بی‌طرفی در کشاکش آنان با سلجوقیان، چنین خصمانه با آنان رفتار کردند؟ این پرسش پژوهشی نو و واکاوی‌های بیشتری را می‌طلبد؛ اما در واقع، همان‌گونه که مونتگمری وات (William Montgomery Watt) گفته است، نه‌تنها اسماعیلیان ایران، بلکه فاطمیان مصر نیز نظامی جایگزین عباسیان یا سلطنت سلجوقیان پیشنهاد نکردند. رویکرد اسماعیلیان ایران به ترور نیز در پیوند دقیق با فقدان برنامه سیاسی ارزیابی می‌شود. ناتوانی در به دست دادن برنامه سیاسی، در باورهای مذهبی آنان ریشه داشت. هنگامی که امام اسماعیلی خود سرمنشأ خرد و سیاست تلقی می‌شد، مطرح کردن برنامه‌ای برای رهبری او به هنگام دست‌یابی به قدرت، امکان نداشت. از نظر وات، شکست نهضت اسماعیلی در شهرها، علی‌رغم وجود هواداران پرشور، نشان می‌دهد وعده حسن صباح نه تحقق بهشت بر روی زمین، که تحمل فرمانروایی ناخوشایندتر از فرمانروایان موجود بود. در نتیجه شواهد دلالت بر آن دارد که در سده پنجم قمری، شورش اسماعیلی در ایران و نیز در شام کوششی جدی برای جایگزین کردن امامان فاطمی به جای سلجوقیان و عباسیان نبود؛ بلکه اعلام نارضایتی مردمی بود که به هیچ روی نمی‌توانستند وضع خود را بهبود ببخشند (Watt, 1961: 69-72؛ منظورالاجداد، ۱۳۸۱: ۳۵۵).

نتیجه

ظهور حکومت سلجوقی در عرصه جهان اسلام و سیاست فرمانروایان و کارگزاران آن سلسله که مبتنی بر حمایت بی‌چون‌وچرا از تسنن بود، اوضاع نامطلوبی را برای شیعیان، به طور عام، رقم زد و امکان تحرکات کنشگرانه و نیز تکاپوی علمی، عقیدتی، سیاسی و نظامی را از شیعیان گرفت. در پرتو اوضاع نابسامان دوره دوم حکومت سلجوقیان، دو فرقه اصلی شیعیان که امامیه و اسماعیلیه بودند، موفق به اعتلای قدرت خود شدند. از آنجا که در آن روزگار، شیعیان امامیه درصدد کسب قدرت سیاسی و براندازی حکومت سلجوقی نبودند، سلجوقیان با آنان راه سازش در پیش گرفتند. به همین علت، در دوره دوم حکومت سلجوقی، شیعیان امامیه موفق به حضور در عالی‌ترین مناصب دیوانی در نظام اداری سلجوقیان شدند. در دوران یادشده، بزرگان شیعیان امامیه توجه خود را به تعمق در مباحث کلامی و فقهی معطوف می‌کردند و

مسائل اعتقادی خویش را گسترش می‌دادند؛ همچنین آنان که در دستگاه اداری سلجوقیان مصدر مقامات مهمی بودند، از موقعیت خویش به منظور پیشبرد تفکرات عقیدتی شیعیان امامیه بهره می‌جستند.

در زمانی که شیعیان امامیه تلاششان را بر مسائل علمی متمرکز کرده بودند، اسماعیلیه به براندازی خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی توجه داشتند و برای رسیدن به اهداف خود، از هر ابزاری استفاده می‌کردند. در مناسبات شیعیان امامیه و اسماعیلیان، آنچه لازم است بر آن تأکید شود، این است که امامیه، هم از منظر فقهی خود، با بسیاری از عقاید اسماعیلیه مخالف بودند و هم، گسترش تفکرات اسماعیلی را مانعی برای ترویج مذهب شیعه اثناعشری می‌دانستند. شیعیان امامیه همچنین از قدرت نظامی اسماعیلیه بی‌بهره بودند و در آن برهه تاریخی، مبارزه با سلجوقیان در برنامه‌شان نبود. بر این اساس، آنان برای در امان ماندن از سرکوب سلجوقیان می‌کوشیدند از دیدگاه‌های عقیدتی و اقدامات مسلحانه اسماعیلیان تبرا جویند و علاوه بر مبارزات کلامی، در منازعات فرقه‌ای با آنان رویارویی کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. از منابع دست اول مرتبط با موضوع این پژوهش، از کتاب‌های *فضائح الروافض* و *ردیه‌ای که بر آن کتاب با عنوان *بعض مطالب النواصب فی التقص بعض فضائح الروافض* نوشته شده، استفاده فراوان شد. در سال ۵۵۵ ه.ق.، در زمان حکومت محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه، یکی از علمای اهل سنت به نام شهاب‌الدین تواریخی شافعی کتابی با عنوان *فضائح الروافض* تألیف کرده که در آن، به شیعیان امامیه (روافض) نسبت‌های ناروا داده و اتهاماتی بیجا وارد کرده است. در سال ۵۶۶ ه.ق.، یعنی اندک زمانی پس از تألیف کتاب یادشده، یکی از علمای شیعه امامیه به نام عبدالجلیل قزوینی رازی بر کتاب *فضائح الروافض* ردیه‌ای با عنوان *بعض مطالب النواصب فی التقص بعض فضائح الروافض* نوشت و در آن، به اتهامات شهاب‌الدین تواریخی علیه شیعیان پاسخ داد. قزوینی رازی کتاب خود را که بیشتر به نام *تقص* مشهور است، به شرف‌الدین ابوالفضل محمد بن علی مرتضی (رئیس شهرری) تقدیم کرد (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۸).*

۲. نقیب لشکر، کسی که در جنگ فرمان حمله می‌دهد و سپاهیان را تشجیع و تشویق می‌کند (دهخدا، ۱۳۳۷: ۷۸/۱۷).

۳. ظاهر و آشکار (دهخدا، ۱۳۳۵: ۱۷/۳۶).

۴. برای نمونه هنگامی که احمد بن اسماعیل، یکی از علمای سنی مذهب اهل شهر قزوین، با اعلام اینکه شخصی شیعی قصد کشتن او را دارد، از قزوین خارج شد، سایر اهالی شهر نیز برای همراهی

- با وی، قزوین را ترک کردند. وی فقط هنگامی راضی به بازگشت به شهر قزوین شد که بر پیشانی بزرگان شیعه آن شهر، مهری مبنی بر محبت ابوبکر و عمر زده شد (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۴۶-۴۴۷).
۵. واقع در دیلمان، در ۳۵ کیلومتری شمال شرقی قزوین.
۶. نزار یکی از پسران خلیفه فاطمی، المستنصر بالله (۴۲۷-۴۸۷ ه.ق.) بود که ابتدا پدرش او را به ولی عهدی گماشت؛ اما سپس از مقام خود خلع شد. پس از مرگ المستنصر، میان نزار و برادرش مستعلی بر سر مقام جانشینی پدر نزاع در گرفت و اسماعیلیه به دو گروه نزاریه و مستعلویه تقسیم شدند. با آنکه نزار مغلوب و به دست برادرش کشته شد و هیچ‌گاه به خلافت نرسید، طرفدارانش به نام او دعوت آغاز کردند (ابن ظافر، ۲۰۰۱: ۸۳-۸۴). اسماعیلیان ایران که پس از نزار به نام او به دعوت پرداختند، همگی از اسماعیلیان نزاریه‌اند.
۷. نصیرالدین ابوالمحاسن سعدالملک سعد بن محمد آبی.
۸. سخت‌گیرنده و ظالم (دهخدا، ۱۳۳۵: ۳۶/۴۱۶).
۹. سخن‌چینان (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۷/۳۰۷).
۱۰. ابومحمد بن شاذان بن خلیل نیشابوری از فقیهان و متکلمان بزرگ شیعه (متوفای ۲۶۰ ه.ق.) است که حدود ۱۸۰ کتاب به او نسبت داده‌اند. ردیه مذکور، کتاب الرد علی الباطنیة والقرامطة است. وی از اصحاب امام هادی و امام عسکری (ع) بوده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۰۶-۳۰۸). پدرش نیز شاذان بن خلیل از محدثان امامیه بوده است (نیشابوری، ۱۳۶۳: ۵۲؛ همچنین نک: پاکتچی، ۱۳۷۰: ۵۰/۴-۵۲).
۱۱. رستم بن علی شهریار (۵۳۴-۵۵۸ ه.ق.) معروف به شاه غازی، از قدرتمندترین ملوک باوند بود. وی با کاردانی تمام بر طبرستان سلطه یافت و لشکریان سلطان سلجوقی را که برای تصرف طبرستان آمده بودند، شکست داد (مرعشی، ۱۳۶۸: ۵۷).
۱۲. اسپهبدان باوندی (۴۵-۷۵۰ ه.ق.) از خاندان منسوب به ساسانیان بودند که اندکی پس از وفات یزگرد ساسانی (۳۱ ه.ق.)، در بخش کوهستانی نواحی شرقی طبرستان به حکومت رسیدند و به سه شاخه: ۱. کیوسیبه (Kayasiyya)، ۲. اسپهبدیه (Ispahbadiyya)، ۳. کین‌خواریه (Kin-kharyya) تقسیم می‌شوند (Frye, 1986: 1110). در این پژوهش، اسپهبدیه (۴۶۶-۶۰۶ ه.ق.) که فرقه ثانیه باوندیه خوانده می‌شود، مد نظر است که مشهور به تشیع امامیه هستند (Madelung, 1985: 749؛ شوشتری، ۱۲۹۹: ۳۸۴/۲).
۱۳. منظور از قلعه یادشده، مهرین‌دژ بوده است. اسماعیلیان از این دژ به عنوان پایگاهی برای ایجاد ناامنی در مسیر راه دامغان- استرآباد استفاده می‌کردند (برای اطلاع بیشتر نک: ستوده، ۱۳۶۲: ۱۲۳-۱۲۴؛ Willey, 2005: 143).
۱۴. فردی که بیماری از نوع سل داشته باشد که در گردن ظاهر می‌شود (دهخدا، ۱۳۴۷: ۲۱/۷۴۵).
۱۵. ظهیرالدین مرعشی از قول تیمور نوشته است: «حضرت صاحب قرآن تا آخر عمر خود همیشه اعتراف می‌نمود که خزاین چندین پادشاهان که به تحت تصرف اصحاب خزاین ما درآمد هیچ کدامین این قدر نبود که خزینه حکام مازندران» (مرعشی، ۱۳۶۸: ۳۰۹). ابن‌اسفندیار درباره ثروت مازندران در دوره رستم‌شاه غازی آورده است: «و گذشت از خسروپرویز هیچ جهاندار و شهریار را

- چندان گنج و ذخائر و نفایس نبود که او (رستم‌شاه غازی) را تا به عهد ما چهل پاره قلعه از زر و اجناس و جواهر از آن او بماند» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۰۸).
۱۶. بدین‌گونه برخلاف نوشته مرعشی، قتل گردبازو در پی مبارزات شاه غازی با اسماعیلیان رخ داده است نه اینکه به سبب قتل پسر، رستم به انتقام‌گیری از اسماعیلیان پردازد (مرعشی، ۱۳۶۸: ۴۰-۴۱). ابن‌اسفندیار قتل پسر رستم‌شاه غازی را به تحریک سنجر نسبت داده و در این باره آورده است: «بعد از قضیه کشته‌شدن گردبازو، رستم پیوند خود را با دربار او گسست. دیگر به سنجر نامه نوشت و پیوسته می‌گفت و به دوستان تاجدار خود می‌نوشت که سنجر ملحد، پسر مرا کشت» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۸). به هر حال، کشته‌شدن پسر رستم به دست اسماعیلیان رخ داده است و این عامل در حملات بعدی شاه غازی به اسماعیلیان مؤثر بوده است.
۱۷. برای آگاهی بیشتر از اقدامات رستم بن علی در مقابل اسماعیلیان نک: مرعشی، ۱۳۶۸: ۴۱-۵۸؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۶۸؛ هاجسن، ۱۳۶۹: ۱۴۹.
۱۸. شخص یک‌چشم (دهخدا، ۱۳۳۸: ۲۹۹۹/۷).
۱۹. خوارشده و ذلیل (دهخدا، ۱۳۴۲: ۶۴۷/۴۴).
۲۰. برای آگاهی از ترورهای اسماعیلیه و تفکیک گروهی آنان نک: ولادیمبرونا، ۱۳۷۵: ۱۸۴-۱۹۲؛ و برای آگاهی از نحوه محاکمه ابوهاشم به دست اسماعیلیان نک: کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۷۵-۱۷۹ که نوشته است به فرجام او را «بکشتند و سوزانیدند».

منابع

- املی، مولانا اولیاءالله (۱۳۴۸). *تاریخ رویان*، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بابویه رازی، منتجب‌الدین علی (۱۳۶۶). *الفهرست*، تحقیق: سید جلال‌الدین محدث ارموی، قم: کتاب‌خانه عمومی آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبد الرحمن (۱۹۹۲). *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم*، تحقیق: محمد عبد القادر عطاء و مصطفی عبد القادر عطاء، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن ظافر، جمال‌الدین علی (۲۰۰۱). *اخبار الدول المنقطعة*، تحقیق: علی عمر، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
- ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا). *الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ترجمه: عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۹.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، تصحیح: عباس اقبال، تهران: پدیده.
- بارانی، محمدرضا؛ نادریان، هدایت (۱۳۹۰). «وضعیت فرهنگی شیعه امامیه در ایران عصر سلجوقی»، در: *سخن تاریخ*، س ۵، ش ۱۵، ص ۱۵۱-۱۷۴.
- باسانی، الساندرو (۱۳۸۱). «دین در دوره سلجوقی»، در: *تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان)*، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ج ۵.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۲۵۳۶). *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه: محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۹). *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*، تهران: سمت.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۰). «ابن‌شاذان»، در: *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۰). *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری در ایران (از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه)*، قم: شیعه‌شناسی، چاپ چهارم.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). *تاریخ تشیع در ایران*، تهران: علم.
- حسینی العلوی، ابوالمعالی محمد (۱۳۷۶). *بیان‌الادیان*، تصحیح: محمد دبیر سیاقی، تهران: روزنه.
- حسینی یزدی، محمد بن محمد (۱۳۸۸). *العراضة فی الحکایة السلجوقیة*، به کوشش: مریم میرشمسی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر (۱۳۸۰). *اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی (زبدة التواریخ)*، ترجمه: رمضان‌علی روح‌الاهی، تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۹۰). *دولت سلجوقیان*، ترجمه و اضافات: عبدالله ناصری طاهری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۵۵). *دستور الوزرا*، تصحیح: سعید نفیسی، تهران: اقبال خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*، زیر نظر: محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، چاپ چهارم.

دفتری، فرهاد (۱۳۷۶). *افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه روز.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۵-۱۳۴۷). *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۷، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴. رازی، قوامی (۱۳۳۴). *دیوان قوامی رازی*، تصحیح و اهتمام: جلال محدث ارموی، تهران: بی‌نا. راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴). *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح: محمد اقبال، با حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

ستارزاده، ملیحه (۱۳۸۶). *سلجوقیان*، تهران: سمت، چاپ سوم. ستوده، منوچهر (۱۳۶۲). *قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز*، تهران: کتاب‌خانه طهوری. شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۶۳). *مجمع‌الانساب*، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر. شوشتری، قاضی نورالله (۱۲۹۹). *مجالس المؤمنین*، تصحیح: حاج ملاامین طهرانی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ج ۲.

قاضی‌خانی، حسین (۱۳۹۴). «مناسبات اسماعیلیان و امامیان عراق، شام و مصر در قرن سوم تا پنجم هجری»، در: *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، س ۳، ش ۵، ص ۵۷-۷۸. قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸). *بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، تصحیح: محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.

کاشانی، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۶). *زبده التواریخ*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱). *دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)*، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

لوئیس، برنارد (۱۳۶۲). *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: توس. مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۸). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش: محمدحسین تسیحی، تهران: شرق.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۳۹). *تاریخ‌گزیده*، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۴). *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*، تصحیح: میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: اطلاعات.

منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۸۱). *امامیه در دوره سلجوقیان*، پایان‌نامه دکتری تاریخ، گرایش تاریخ اسلام، استاد راهنما: سید هاشم آقاجری، استادان مشاور: صادق آئینه‌وند و هادی عالم‌زاده، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی (۱۳۷۲). *سیاست‌نامه*، تصحیح: عباس اقبال، تهران: اساطیر، چاپ دوم.

نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی (بی‌تا). *فرق‌الشیعه*، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، قم: مکتبه الفقیه.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوق‌نامه*، تهران: کلاله خاور.

نیشابوری، فضل بن شاذان (۱۳۶۳). *الایضاح*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ولادیمیرونا، لودمیلا استرویوا (۱۳۷۵). *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، ترجمه: پروین منزوی، تهران: دفتر نشر معارف اسلامی.

هاجسن، مارشال (۱۳۶۹). *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۶). *جامع‌التواریخ (بخش اسماعیلیان و نزاریان)*، به کوشش:

محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲.

Aziz, Abualy (1974). *A Brief History of Ismailism*, Tanzania: Ismailia Association.

Daftary, Frahad (2007). *The Ismailis, Their History and Doctrines*, London: Cambridge University Press.

Frye, R. N. (1986). "Bawand" in: *Encyclopaedia of Islam*, vol. 1, New Edition, Leiden: Brill.

Kafesoglu, Ibrahim (1988). *A History of Seljuks: Ibrahim Kafesoglus Interpretation and the Resulting Controversy*, tra, Gary leiser, Carbondale: Southern in University Press.

Koblberg, Etan (1991). *Be Life and Law in Imami Shiism*, Grent: Britain Variorum.

Madelung, W. (1985). "AL-Bavand" in: *Encyclopaedia Iranica*, London: Columbia University.

Watt, Montgomery (1961). *Islam and the Integration of Society*, London: Routledge, Kegan Paul Ltd.

Wiley, Peter (2005). *Eagles Neast: The Ismaili Castles of Iran and Syria*, London: I.B.Tauris.